

[بررسی معنای مصدر و اسم مصدر 1](#_Toc27406833)

[بررسی مشترک لفظی بودن مصدر و اسم مصدر در صورت اشتراک در لفظ 2](#_Toc27406834)

[کلام شهید صدر مبنی بر محال بودن اشتراک لفظی 2](#_Toc27406835)

[مناقشه در کلام شهید صدر 2](#_Toc27406836)

[بررسی معنای اسماء مبهم 3](#_Toc27406837)

[معنای اسم اشاره 3](#_Toc27406838)

[الف: اتحاد اسم اشاره با مفهوم اسمی معادل آن و تفاوت در شرط الوضع 3](#_Toc27406839)

[مناقشه 3](#_Toc27406840)

[ب: وضع برای نفس اشاره 4](#_Toc27406841)

[مناقشه 5](#_Toc27406842)

[ج: اقتران اسم اشاره به اشاره به نحو قضیه حینیه 5](#_Toc27406843)

[مناقشه 6](#_Toc27406844)

[د: وضع برای معنای واقع شده در طرف اضافه 6](#_Toc27406845)

[معنای ضمائر و موصولات 6](#_Toc27406846)

[معنای موصول 7](#_Toc27406847)

**موضوع**:  بررسی معنای هیئات/ بررسی معنای حرفی/ تقسیم بر اساس معنای موضوع له / تقسیمات وضع/ وضع/ مقدمه علم اصول

**خلاصه مباحث گذشته:**

بحث در بررسی معنای هیئات قرار دارد که تاکنون هیئت جملات خبریه و انشائیه و همچنین حقیقت انشاء مورد بررسی قرار گرفته است. در ادامه معنای مصدر و اسم مصدر مورد بررسی قرار گرفته و تفاوت این دو تبیین می گردد.

# بررسی معنای مصدر و اسم مصدر

یکی از مباحث مربوط به وضع، تفاوت مصدر و اسم مصدر است. مشهور بین نحویین این است که مصدر اصل مشتقات است، اما این مطلب صحیح نبوده و مصدر یکی از مشتقات است.

توضیح مطلب اینکه اصل مشتقات ماده است که در هیئت مشتق دارای سیلان است. به عنوان مثال در مورد «ضرب»، ضاد، راء و باء که در مشتقات ضرب سیلان دارد، ماده مشتق است، اما هیئت مصدر دال بر معنای زائدی از ماده است. معنای زائدی که مصدر نسبت به ماده دارد، لحاظ خصوصیت قیام حدث به فاعل آن است؛ لذا مصدر با اسم مصدر متفاوت است. برای روشن شدن تفاوت مصدر و اسم مصدر چند مثال ذکر می شود:

1. گردیدن و گردش.
2. شستن و شستشو.
3. مردن و مرگ.
4. برگشتن و برگشت.

با مثال های ذکر شده تفاوت مصدر و اسم مصدر روشن می شود. البته اسم مصدر به ماده نزدیک تر است، اما هیئت مصدر دلالت بر معنای زائدی می کند. البته معنای زائدی که مصدر دلالت می کند، نسبت صدوری یا حلولی نیست؛ چون نسبت قائم به طرفین است و مدلول هیئت مصدر خصوصیتی است که گاهی خصوصیت صدوریه و یا حلولی است که جامع آنها خصوصیت قائم به فاعل بودن آن است.

## بررسی مشترک لفظی بودن مصدر و اسم مصدر در صورت اشتراک در لفظ

در مورد مصدر و اسم مصدر بحثی وجود دارد که گاهی یک لفظ به صورت مشترک برای مصدر و اسم مصدر به کار برده می شود. به عنوان مثال در زبان عربی کلمه «ضرب» گاهی به معنای «زدن» به کار می رود که مصدر است و گاهی نیز معنای آن «کتک» است که اسم مصدر است. در مورد مشترک لفظی بودن الفاظ مشترک بین مصدر و اسم مصدر اختلاف وجود دارد.

### کلام شهید صدر مبنی بر محال بودن اشتراک لفظی

شهید صدر در مورد الفاظ مشترک بین مصدر و اسم مصدر فرموده اند: محال است که یک لفظ مانند «ضرب» مشترک لفظی بین مصدر و اسم مصدر باشد؛ چون طبق مسلک قرن أکید که شنیدن لفظ مستتبع تصور لفظ است، معنای اکثر به ذهن خطور می کند و طبعا معنای اقل هم در ضمن معنای اکثر وجود دارد و لذا هر گاه از «ضرب» استفاده شود، معنای اکثر که «زدن» است، تصور می شود و معنای «کتک» که ذات حدث است، در ضمن مصدر تصور شده است و با این شرائط دیگر معنا نخواهد داشت که «ضرب» مشترک لفظی بین مصدر و اسم مصدر باشد.

ایشان فرموده اند: البته طبق مسلک تعهد صحیح است که واضع متعهد شده باشد که «ضرب» را صرفا در خصوص موارد اراده تفهیم معنای مصدر یا اسم مصدر استعمال کند.[[1]](#footnote-1)

#### مناقشه در کلام شهید صدر

به نظر ما کلام شهید صدر صحیح نیست؛ چون وضع دارای دو غرض است: 1- صحت استعمال. 2- ظهور حال عقلائیِ کلام در مراد استعمالی بودن معنای موضوع له برای متکلم. بنابراین صرف قرن أکید اثر وضع نیست بلکه «ضرب» برای مصدر و اسم مصدر وضع می شود تا در صورت اراده معنای اسم مصدر از «ضرب» کلام صحیح باشد؛ یعنی اگر «ضرب» استعمال شده و گاهی از آن «زدن» اراده شده و در برخی موارد «کتک» اراده شود، عرف با هر دو انس گرفته و در هنگام استفاده از «ضرب» احتمال اراده مصدر و اسم مصدر داده شود و در نتیجه ظهور حالی در خصوص معنای مصدر ایجاد نمی شود و استعمال در معنای اسم مصدر هم صحیح خواهد بود که این مقدار اثر و ثمره کافی است.

شاهد بر مطلب ذکر شده این است که در زبان فارسی در برخی موارد بین اسم مصدر و فعل ماضی اشتراک لفظی وجود دارد. در این زمینه می توان به دو تعبیر «رفت» و «برگشت» اشاره کرد که به معنای فعل ماضی و اسم مصدر مورد استفاده قرار می گیرد؛ در نتیجه در هنگام استفاده از این لغات، ظهور نخواهد داشت که مراد متکلم خصوص فعل ماضی است بلکه اسم مصدر هم می تواند مراد استعمالی متکلم باشد. این امر در حالی است که فعل ماضی همان معنای ذات فعل را که اسم مصدر دلالت می کند، به اضافه خصوصیت زائد به همراه دارد که شهید صدر مشترک لفظی بودن این فرض را محال دانسته اند، اما به نظر ما این ادعاء خلاف وجدان است.

# بررسی معنای اسماء مبهم

یکی از مباحث وضع، بررسی معنای موضوع له اسم های مبهم مانند اسم اشاره و ضمیر و ... است.

## معنای اسم اشاره

در مورد معنای اسم اشاره مانند «هذا» چهار معنا قابل ذکر است:

### الف: اتحاد اسم اشاره با مفهوم اسمی معادل آن و تفاوت در شرط الوضع

صاحب کفایه در مورد معنای اسماء اشاره قائل شده اند که به عنوان مثال معنای «هذا» با «المفرد المذکر المخاطب» یکسان است، اما شرط وضع این است که «هذا» در صورتی استفاده شود که مفرد مذکر مخاطب همراه با اشاره به آن باشد. [[2]](#footnote-2)

#### مناقشه

به نظر ما کلام صاحب کفایه خلاف مرتکز عرفی است؛ چون اگر از موج هوا تعبیر «هذا» شنیده شود، معنای مفرد مذکر مخاطب به ذهن خطور نمی کند و لذا معنای «هذا» مرادف با «المفرد المذکر المخاطب» نیست که صرفا اختلاف در شرط الوضع وجود دارد.

شهید صدر فرموده اند: بنابر مسلک مختار که علقه وضعی قرن أکید است، قرار دادن شرط برای وضع محال است؛ چون اگر بین لفظ و معنا قرن أکید وجود داشته باشد، بعد از شنیدن لفظ، معنای آن به ذهن خطور می کند ولو اینکه اساساً استعمال کننده ای وجود نداشته باشد. بنابراین علقه وضعی مختص استعمال نیست که برای آن شرط قرار داده شود. [[3]](#footnote-3)

به نظر ما کلام شهید صدر صحیح نیست؛ چون اگر ایشان مرادف بودن «هذا» و «المفرد المذکر المخاطب» را خلاف وجدان می دانستند، کلام صحیح بود، اما ایشان در بحث جمله مشترک بین اخبار و انشاء گفته اند: لحاظ متکلم در زمان استفاده از «بعت» خبری این گونه است که مستعمل فیه بالذات را که همان معنای متصور او است، فانی در یک واقع موجود و با قطع نظر از استعمال می بیند و در «بعت» در مقام انشاء لحاظ متکلم این گونه است که معنا را فانی در واقع موجود در طول استعمال می بیند و لذا ایشان پذیرفته اند که تصوراً اخذ کیفیت لحاظ در معنای مستعمل فیه بالذات ممکن است. در نتیجه حتی اگر طوطی هم «بعت» را به کار برده و قرینه وجود داشته باشد که این تعبیر مناسب مقام اخبار است، قرن أکید خواهد داشت که موضوع له بالذات این گونه بوده است که فانی تصوری در واقع موجود قبل استعمال دیده است و در صورتی که «بعت» از طوطی صادر شده و قرینه بر در مقام انشاء وجود داشته باشد، موضوع له بالذات وجود خواهد داشت که فانی تصوری در واقع موجود در طول استعمال دیده می شود.

بنابراین مشکلی وجود ندارد که در عین پذیرش قرن أکید، خصوصیت لحاظ به نحو تصوری در لحاظ معنا در ذهن مستعمِل که از آن تعبیر به مستعمل فیه بالذات می شود، اخذ شده باشد، کما اینکه خصوصیت لحاظ می تواند به نحو تصوری در لحاظ معنا در ذهن مستمع که از آن به موضوع له بالذات یاد می شود، اخذ شده باشد. با توجه به این مطلب شهید صدر نباید به صاحب کفایه اشکال عقلی وارد کنند بلکه نهایتا می توانند بیان کنند که کلام صاحب کفایه مبنی بر مرادف بودن «هذا» با «المفرد المذکر المخاطب» خلاف وجدان است.

### ب: وضع برای نفس اشاره

دومین معنا برای اسم اشاره مانند «هذا» از سوی مرحوم آقای بروجردی[[4]](#footnote-4) و امام[[5]](#footnote-5) قدس سرهما بیان شده است.

ایشان فرموده اند: «هذا» برای اشاره وضع شده است و در نتیجه معنای موضوع له و مستعمل فیه در «هذا» نفس اشاره است؛ چون انسان گاهی از دست خود برای اشاره استفاده می کند که موضوع له استفاده از دست، اشاره است و لذا وقتی کسی انگشت خود را به سمت چیزی می گیرد، این عمل برای اشاره به کار رفته است. لفظ «هذا» به جای استفاده از انگشت و دست به وضع شده است و لذا «هذا» برای اشاره وضع شده است.

در کتاب منتقی الاصول نیز فرموده اند: وضع «هذا» برای اشاره مورد پذیرش است، اما ذکر این نکته لازم است که گرفتن انگشت به سمت چیزی، اشاره خارجی به آن است، اما معنای «هذا» اشاره ذهنی است.

#### مناقشه

به نظر ما معنای دوم برای «هذا» خلاف مرتکز است؛ چون «هذا» فانی در «اشاره» نیست بلکه بر مشارٌالیه منطبق شده و فانی در آن دیده می شود و لذا تعبیر «هذا زید» به کار برده می شود.

شاهد فانی نبودن «هذا» در اشاره این است که اگر مقصود اشاره باشد، تعبیر «هذه الاشاره» به کار برده می شود.

### ج: اقتران اسم اشاره به اشاره به نحو قضیه حینیه

سومین معنا برای اسم اشاره که از سوی محقق عراقی بیان شده، این است که «هذا» ذات مبهم است که به نحو قضیه حینیه مقترن اشاره به آن است؛ یعنی «الذات المشار الیه» معنای «هذا» نیست بلکه نفس ذات در هنگام اشاره به آن، معنای «هذا» است که از آن تعبیر به قضیه حینیه می شود. محقق عراقی نام حصّه توأمه بر آن قرار داده اند که این تعبیر از ابداعات ایشان است.

حصه توأمه همان قضیه حینیه است که محقق عراقی قصد داشته اند با استفاده از آن معضلات اصول را حل کنند. به عنوان مثال مشهور اخذ قصد امتثال امر را در متعلق امر محال می دانند؛ چون متعلق امر در رتبه سابق بر امر لحاظ می‌شود و محال است که قصد امتثال امر در رتبه متعلق اخذ شود که هنوز به آن امر تعلق نگرفته است. محقق عراقی برای حل این مشکل فرموده اند: اگرچه در مورد عمل عبادی مانند غُسل میت گفته می شود که قصد امتثال امر لازم است، اما قصد امتثال امر مشیر به ذات غُسل میت گرفته می شود؛ چون وقتی وصفی عارض بر موصوفی می شود، آن موصوف تضیّق ذاتی پیدا می کند. به عنوان مثال وقتی تعبیر «الانسان العالم» به کار برده می شود، تضیق ذاتی پیدا کرده و قابل انطباق بر انسان جاهل نخواهد بود. اگر انسان عالم لحاظ شده و بعد گفته شود که «این انسان» اشاره به ذات متضیق شده است و حصه توأمه خواهد بود.

مثال تکوینی این مطلب هم این است که حرارت صادر شده از آتش، حرارت به وصف صدور از آتش نیست، بلکه ذات حرارت از آتش صادر می شود، اما دارای تضیّق ذاتی است و در نتیجه نسبت به حرارت هایی که از آتش دیگر صادر می شود، اطلاق ندارد. در مثال غُسل میت هم که قصد امتثال امر در آن لازم است، در متعلق امر مرکبی که قصد امر در آن باشد، اخذ نمی شود، بلکه اشاره به ذات متضیق می شود که حصه توأمه خواهد بود.

در مورد اسم اشاره نیز «هذا» وضع برای حصه توأمه از ذات مبهم وضع شده است؛ یعنی حصه ای از ذات مبهم که تضیّق قهری به حال اشاره به آن پیدا کرده است، مورد وضع واقع می شود.[[6]](#footnote-6)

#### مناقشه

به نظر ما کلام محقق عراقی صحیح نیست؛ چون مفاهیم کلی باید جدای از اعیان خارجی حساب شود. تفاوت اعیان خارجی و مفاهیم در این است که در مورد اعیان خارجی، اشاره به وجود خاص ممکن است؛ مثل اشاره به وجود خاص که به جهت عواض مشخصه آن تضیق پیدا کرده است، اما در مفاهیم کلی بدون اخذ و شرط کردن قید زائد محال است که موصوف از کلی بودن خارج شده و مقید شود. به عنوان مثال در مورد مفهوم انسان، ممکن نیست که بدون اخذ قید عالم، متضیق شده و قابل انطباق بر انسان جاهل نباشد و لذا برای تضیق لازم است که انسان مقید به عالم بودن شود، اما اگر به ذات انسان اشاره شود، ذات انسان دارای اطلاق ذاتی است و شامل انسان جاهل هم می شود.

بنابراین حصه توأمه در مفاهیم کلی غیر معقول است.

### د: وضع برای معنای واقع شده در طرف اضافه

چهارمین تفسیر برای اسم اشاره از سوی محقق اصفهانی ارائه شده است. ایشان فرموده اند: معنای «هذا»، مفرد مذکری است که طرف اشاره واقع شده است.[[7]](#footnote-7)

به نظر ما کلام محقق اصفهانی صحیح است. البته نیازمند ذکر مطلبی است؛ چون معنای «هذا» مفهوم کلی مفرد مذکر مخاطب نیست، بلکه مصداق و واقع مفرد مذکر که طرف اشاره قرار گرفته است.

بنابراین در اسم اشاره وضع عام موضوع له خاص رخ داده است. البته همان طور که در مباحث آتی مطرح می شود، به نظر ما علقه وضعی تصدیقی نیست بلکه تصوری است و لذا حتی اگر طوطی نیز از «هذا» استفاده کند، در عین اینکه از سوی طوطی اشاره صورت نمی گیرد، اما معنایی به ذهن خطور می کند. در نتیجه معنای «هذا» ذاتی است که تصورا فانی در واقعِ مفردِ مذکری است که طرف اشاره شده است.

## معنای ضمائر و موصولات

صاحب کفایه در مورد ضمائر و موصولات بیان کرده اند که به عنوان مثال «هو» به معنای «المفرد المذکر الغائب» است، اما شرط وضع این است که «هو» زمانی در مفرد مذکر به کار برده شود که اشاره به غائب صورت می گیرد.[[8]](#footnote-8)

به نظر ما کلام صاحب کفایه خلاف وجدان است.

کلام مرحوم بروجردی در مورد ضمائر هم این است که به عنوان مثال «هو» برای اشاره به غائب وضع شده است؛ یعنی بر خلاف حاضر که امکان اشاره با دست وجود داشت، در مورد غائب امکان اشاره با دست وجود ندارد، اما با «هو» به آن اشاره می شود. [[9]](#footnote-9)

به نظر ما کلام مرحوم بروجردی خلاف وجدان است.

امام قدس سره در مورد ضمیر فرموده اند: ضمیر غائب برای اشاره به غائب وضع شده است که این مطلب به نظر ما خلاف وجدان است؛ چون به نظر ما ضمیر غائب مثل «هو» فانی در خود واقع است؛ یعنی «هو» برای ذاتی وضع شده است که غائب بوده و طرف واقع اشاره است.

اما امام قدس سره در مورد ضمیر مخاطب و متکلم بیان دیگری ذکر کرده اند که به کلام ما نزدیک تر است. ایشان فرموده اند: ضمیر مخاطب مثل «أنت» برای هویت متعین مخاطب وضع شده است؛ یعنی «أنت» برای مفهوم مخاطب وضع نشده است بلکه برای واقع مخاطب وضع شده است. موضوع له «أنا» هم، هویت متعین متکلم است که همان واقع متکلم است.[[10]](#footnote-10)

این کلام امام قدس سره در مورد ضمیر مخاطب و متکلم به کلام ما نزدیک تر است که بیان کردیم «أنت» منطبق بر مخاطبی است که طرف تخاطب واقع شده است.

## معنای موصول

در مورد موصول هم نظر ما بر این است که ذات مبهمی است که با صله ابهام آن برطرف می شود.

1. . [بحوث فی علم الأصول، السید محمد باقر الصدر، ج1، ص314.](http://lib.eshia.ir/13064/1/314/%D8%A7%D9%84%D9%86%D8%AD%D8%A7%D8%A9%20) [↑](#footnote-ref-1)
2. . [کفایه الاصول، آخوند خراسانی، ج1، ص12.](http://lib.eshia.ir/27004/1/12/%D8%AD%D9%82%D9%82%D9%86%D8%A7%D9%87%20) [↑](#footnote-ref-2)
3. . [بحوث فی علم الأصول، السید محمد باقر الصدر، ج1، ص336.](http://lib.eshia.ir/13064/1/336/%D8%B4%D9%85%D9%84%20) [↑](#footnote-ref-3)
4. . [نهایة الاصول، سید حسین بروجردی، ج1، ص25.](http://lib.eshia.ir/13052/1/22/%D9%85%D9%88%D8%B6%D9%88%D8%B9%D8%A9) [↑](#footnote-ref-4)
5. . [تهذیب الاصول، السید روح الله الموسوی الخمینی (سبحانی)، ج1، ص56.](http://lib.eshia.ir/27915/1/56/%D9%88%D8%AC%D8%AF%D8%A7%D9%86%DA%A9%20) [↑](#footnote-ref-5)
6. . [نهایة الافکار، آقا ضیاء الدین العراقی، ج1، ص58.](http://lib.eshia.ir/13053/1/58/%D8%A7%D9%84%D8%AB%D8%A7%D9%84%D8%AB%D8%A9%20) [↑](#footnote-ref-6)
7. . [نهایة الدرایه فی شرح الکفایه، محمد حسین اصفهانی، ج1، ص64.](http://lib.eshia.ir/27897/1/64/%D8%A7%D9%84%D8%AA%D8%AD%D9%82%DB%8C%D9%82%20) [↑](#footnote-ref-7)
8. . [کفایه الاصول، آخوند خراسانی، ج1، ص12.](http://lib.eshia.ir/27004/1/12/%D8%AD%D9%82%D9%82%D9%86%D8%A7%D9%87%20) [↑](#footnote-ref-8)
9. . [نهایة الاصول، سید حسین بروجردی، ج1، ص26.](http://lib.eshia.ir/13052/1/22/%D9%81%DB%8C%D8%B4%D8%A7%D8%B1) [↑](#footnote-ref-9)
10. . [تهذیب الاصول، السید روح الله الموسوی الخمینی (سبحانی)، ج1، ص58.](http://lib.eshia.ir/27915/1/58/%D8%A7%D9%84%D8%B6%D9%85%D8%A7%D8%A6%D8%B1%20) [↑](#footnote-ref-10)